

## چند نکته در تصحیح لغت فرس اسدی

۴

صفحه ۲۵۷ سطر ۸ ویک

❖ ویک .

صفحه ۲۵۷ سطر ۱ کلك : قلم را گویند... عسجدی گوید :

كلکش چومرغکی است دو دیده بر آب مشك ...

❖ ... دو دیده بر ...

صفحه ۲۵۸ سطر ۴ چكوك : چكاوك باشد . لیبیی گوید :

چون ماهی شیم کی خورد غوطه غوك کی دارد جغد خیره سر لعن چكوك  
ودر حاشیه افزوده شده : این بیت دوم فقط در «س» که بیت اول را ندارد آمده

شکل متن تصحیح قیاسی است و صورت این بیت در «س» چنین است :

چون ماهی شیم که خورد غوطه چو غوك تا دارد جغد خیره سر لعن چكوك

❖ تصحیحی که در بیت شده غلط است . اصل کلمه چفوك است .

رجوع به چفك در برهان قاطع شود و شعر این طور است :

چون ماهی شیم کی خورد غوطه چفوك...

صفحه ۲۵۹ سطر ۱ خدوك : کسی را گویند که طیره بود . عنصری گوید :

هر که بر در که ملوك بود از چنین کارها خدوك بود

❖ خدوك بمعنی اضطراب و غم و حزن . امروز هم در قراغ اطراف قزوین معمولست .

بجای طیره ، طیرگی و بجای کارها در مصراع دوم : کار با است .

صفحه ۲۵۹ سطر ۸ تبوك : طبقی باشد بر مثال دف ... منجيك گوید :

من فراموش نکردستم و نه خواهم کرد آن تبوك جو و آن تاوه اشان را

❖ بجای تاوه ، ناوه .

صفحه ۲۶۳ سطر ۱

چه زنی طعنه که باحیزان حیزید همه

که تویی حیز و تویی مسخره باشنگان شنك

❖ مصراع دوم چنین باید باشد :

که تویی حیز و تویی مسخره و شنک و مشنگ

صفحه ۲۶۳ سطر ۶ مدنك : دندانۀ کلید دان باشد . قریع الدهر گوید :  
همه آویخته از دامن بهتان و دروغ چو کنه از کس گاو و چو کلیدان ز مدنك  
بجای کنه ، کفه (بضم اول و فتح دوم) است .

صفحه ۲۶۴ سطر ۱۳  
مال فراز آری و نگاه نداری تا بیرند از در و دریچه و پاچنگ  
در مصرع اول ظاهرأ ... و بکار ؟ نداری .

صفحه ۲۶۵ سطر ۴ فیلك : تیر بدخشانی بود دوشاخه . فرخی گوید :  
بکوه برشد واندر نهالگه بنشست فیلك پیش و بزه کرده نیم چرخ کمان  
بجای کمان ، بچنگ است چنانکه در نسخه چابی و دیوان فرخی (صفحه ۲۰۸ سطر  
۱۵) آمده است .

صفحه ۲۶۵ سطر ۷ نك ، عدس بود . منجيك گفت :  
آن کوز سنگ خارا آهن برون کشد نسکی ز کف او نتوان خود برون کشید  
بجای نتوان خود ، نتواند .

صفحه ۲۶۶ سطر ۹ زنگله بود کوچک اما برزگران زنگ گویند (کذا) .  
عبارت ظاهرأ چنین باید باشد : زنگله بود کوچک اما بزرگ آنرا زنگ گویند .  
صفحه ۲۶۷ سطر ۷

دقیقی چهار خصیلت برگزیده است ...

بجای دقیق چار ...

صفحه ۲۶۹ سطر ۴ :  
گنگی پلید بینی گنگی پلید پای محکم سنبل ساقی زین کرده ساعدی  
بجای مصرع دوم چنین باید باشد :

محکم سنبل ساقی زین کرده ساعدی .

صفحه ۲۷۰ سطر ۲ چادرگی دیدم رنگین براو ...  
بجای چادرگی ...

صفحه ۲۷۰ سطر ۳ كوك : تره ایست . گروهی کاهو خوانند . خسروانی گفت :  
خواب در چشم آورد گویند كوك و كوكنار  
تا فراق روی او داروی بی خوابی شود

بجای مصرع دوم : با فراق روی او ...

صفحه ۲۷۰ سطر ۹ كابوك : جای مرغ خانگی بود .. بوشکور گوید :  
چون بچه کبوتر منقار سخت کرد هموار کرد موی و بیو کند موی زرد  
كابوك را نشاید و شاخ آرزو کند . وز شاخ سوی بام شود باز گرد کرد



✦ مصراع سوم ظاهراً : كابوك را نخواهد؟ یا نباید؟ و...  
صفحه ۲۷۱ سطر ۱ بوك : غله را پنهان کردن بود در چاه و خاك و خاشاك بر سرش  
کردن . منجيك گوید :

برمرك پدر گرچه پسر دارد سوك  
در خاك نهان كندش مانند بوك  
طیان گوید :

غله كردی بزیر بوك نهان  
✦ گمان میکنم بوك بمعنی پلیدی یا چیزی مانند رشوت و كوت و زبیل و امثال آنست  
و در بیت اول این مدعا ظاهر است و بیت دوم هم اینطور است :

غله كردی بزیر خاك نهان چون بر آرند ...

و اصل کلمه آذری بوق (پلیدی، عنده) همین بوك است .

صفحه ۲۷۲ سطر ۲ چكك : مرغی است خرد . بوشكور گوید :

گر بازی اندر چكك كم نگر  
و گر باشه ای سوی بطن مبر

✦ این بیت در صفحه ۴۱۴ با تبدیل چكك به چغو برای کلمه چغو شاهد آمده است .

صفحه ۲۷۲ سطر ۵ منجك : آن بود که مشعبدان بدو قلم و چیز ها بر جهانند

منجيك گوید :

بمنجك جهانندی مرا از درت  
بپا نه نهادی تو بر مادرت

هم منجيك گوید :

شاعر که دید تقدك و كاونجك (گذا)  
بیهوده گوی و نحك و بلكنجك

از کون خر فروتر و پنج ارش  
می بر جهد سبکتر از منجك

✦ منجك را گمان میکنم در هر دو مثال معنی كيك (كك) میدهد و مثال اول هم :

«چو منجك جهانندی مرا از درت» باید باشد .

و کلمه تقدك در مصراع اول بیت دوم : باقد و کلمه ارش در مصراع دوم بیت دوم :

ارش است .

صفحه ۲۷۲ سطر ۹ ن : كاونجك خیار و ارنك (گذا) را خوانند، س : كاونجك خیار و

بادرنك بود .

✦ كاونجك خیار . بادرنگ را خوانند، س : كاونجك خیار بادرنگ بود .

صفحه ۲۷۳ سطر ۸ بساك : شاخ نو باشد که از بن ریاحین بر آید و درخت تازه بود

و نازك ..

✦ رجوع به بساك در صفحه ۲۵۴ شود .

صفحه ۲۷۴ سطر ۱۳ فراستوك : برستوك باشد . زرین کتاب گوید :

ای قجه بنازی بدف ودوك  
مسرای چنین چون فراستوك

✦ ای قجه چه یازی بدف زدوك .

صفحه ۲۷۵ سطر ۱ پوك : حراق و بود آتش بود. آغاجی گوید :  
 گر بر فکند گرم دم خویش بگو کرد  
 بی پوك ز گو کرد زبانه زند آتش  
 ❖ حرف (م) در کلمه در گرم بدون کسره اضافه است .  
 صفحه ۲۷۵ سطر ۸ بشك : شب نم باشد. بوالعباس گوید :  
 بشك آمد بر شاخ و بر درختان  
 گسترده ردا های طبلسان  
 ❖ بجای شب نم : ظاهر اشجام باید باشد. رجوع به شجام شود و مصراع اول چنین باید  
 باشد :

بشك آمد بر شاخ و بر درخت یا بشك آمد بر شاخ و درختان  
 صفحه ۲۷۶ سطر ۱۲ چك : قباله باشد . بتازی صك گویند . کسائی گوید :  
 هم نگذرم سوی تو هم ننگرم سوی تو  
 دل ناورم سوی تو اینك چك تبرا (کذا)  
 ❖ هم نگذرم بگویت هم ننگرم برویت  
 دل نا ورم بسویت اینك چك تبرا  
 س ۲۷۶ سطر ۵ : آن بزرگان گر شنودی ...  
 ❖ آن بزرگان گر شنودی ..

صفحه ۲۷۷ سطر ۴ مك : مکیدن بود ... عسجدی گوید :  
 هم ساده اگلی هم شکری هم نمکی  
 بر برک گل سرخ چکیده نمکی  
 پیغمبر مصری بخو بی نه مکی  
 من بوسه زنم لب بسکم تونمکی  
 ❖ نمکی در مصراع دوم یعنی نم خرد هستی و در مصراع چهارم یعنی نی مکی و مصراع  
 دوم چنین باید باشد :

پیغمبر مصری بخوی و مکی . انا املح منه واخی یوسف اصبح منی . شاعر محمود  
 غزنوی نمیتواند سلب خوبی از پیغامبر مکی کند.

صفحه ۲۷۸ سطر ۱ مچرك : سخره و بیگار بود ... رودکی گفت :  
 چون فراز آمد بدو آغاز مرگ  
 دیدنش بیگار گرداند و مچرك  
 ❖ دیدنش بیگار گرداند مچرك  
 صفحه ۲۷۸ سطر ۹ ییوك : عروس بود . رودکی گوید :

بس عزیزم بس گرامی شاد باش  
 اندرین خانه بسان نو ییوك  
 ❖ بس عزیزم بس گرامی سال و ماه ؟  
 صفحه ۲۷۹ سطر ۹ منجيك گوید (در لغت تنگ).

دشت چون دیبای سوزن ( کذا ) کرد و آهو جوق جوق  
 ایستاده آمده بیرون بصحراها زتنک  
 ❖ سوزن کرد یعنی قلاب دوزی . سوسن گرد، نام جانی .



صفحه ۲۸۰ سطر ۱ سپیدرک، دستارچه بود رودکی گفت :  
ای قبله خوبان من ای طرفه ری  
لب را بسیدرک بکن پاک از می  
در نسخه خطی سروری مصراع دوم چنین است :

لب را بسر درک بکن پاک از می  
ودرک در لغت نامه ها من جمله در برهان قاطع بمعنی دستار و دستارچه است و لغت «دوز»  
و «دوز» در قزوین متداول و بمعنی سر آستین میباشد بنا بر این احتمال میرود که  
سیدرک منحرف سردرک و مصراع فوق چنین باشد :

لب را بسر درک بکن پاک از می

یعنی لب را بسر آستین پاک کن .

صفحه ۲۸۰ سطر ۴ شتالنگ کعب پای بود . حکاک مرغزی گوید :

چنان منکر لفجی که برون آید از زنگ

یا وردش بر زانو ز شتالنگ

در مصراع اول کلمه زنگ رنگ است بمعنی شتر قوی که از بهر نتاج  
نگاهدارند .

صفحه ۲۸۰ سطر ۱۰ غدنگ، ابله و بی اندام بود . قریح الدهر گوید :

همه چون غول بیابان هته چون مار صلیب

همه بد زهره بخوی و همه چون کاک غدنگ

در مصراع دوم : همه بومره نجدی همه چون کاک غدنگ

صفحه ۲۸۲ سطر ۷ قدرنگ، چو بیست که کازران بدان جامه شویند .

بجای کلمه شویند، کوبند .

صفحه ۲۸۲ سطر ۱۳ ای زدوده سایه تو زاینه فرهنگ رنگ

بجای رنگ زنگ است .

صفحه ۲۸۳ سطر ۳ لك، دوز (۴) باشد علوم انسانی

دوز است و دوزه رجوع به برهان قاطع شود .

صفحه ۲۸۳ سطر ۱۰ سوک، مصیبت بود . رودکی گوید :

بسا که مست در این خانه بودم و شادان

چنانکه جاه من افزون بداز صدور و ملوک

در مصراع آخر : امیر و بیوک و نسخ همه بیوک است چرا متعرض نشده اند در صورتی

که رودکی باز جای دیگر همین مضمون را می آورد :

بس عزیزم بس گرامی شاد باش  
اندر این خانه بسان نویوک

صفحه ۲۸۴ سطر ۱۲ کلمه پک در مصراع دوم بمعنی ضفدع و غوک است

رجوع به صفحه ۲۵۴ سطر ۱۲ شود .  
صفحه ۲۸۵ سطر ۱: این علامت نه آن هستی بود

پس چه دعوی کنی بدو وجه يك  
\* کلمه يك در مصراع دوم يك است بقرینه کلمه دو در همان مصراع .  
صفحه ۲۸۶ سطر ۵ خنچك (بضم اول و فتح سوم)

\* اینجا چرا باضم [خاء و فتح جیم و در صفحه قبل بکسر خاء است ؟  
صفحه ۲۸۶ سطر آخر .

\* يك بيت ديگر اين قطعه در کلمه چام چام شاهد آمده است درس ۳۴۶  
صفحه ۲۸۶ سطر ۵ حاشیه فارسی علك بکسر عين کند رو است .  
\* ... کندر است .

صفحه ۲۸۷ سطر ۲ حاشیه ۴ - چ اضافه دارد و خرجك بیابانی است واز پیش  
گفتیم (ولی در [پیش چنین چیزی نیست و لابد افتاده) .

\* در لغت خرجك بعد از این آمده است درس ۳۰۵  
صفحه ۲۸۸ سطر ۷ نیرنگ دیگر، رنگ باشد که نکار گران زنند، فرخی گفت؛  
همه عالم ز فتوح تو نکاری گشته است

همچو آکنده بصد رنگ نوآمین نیرنگ

\* سیرنگ است بمعنی سیمرغ و نیرنگ غلط است .

صفحه ۲۸۹ سطر ۱ و فنك خوشه انگور بود که خوشه از او آب خورد  
\* بی شبهه غلط از مؤلف است اگر و ننگ در حقیقت از رز و کرم چیزی باشد  
سرشاخه بریده آنست که عادتاً تا چند روز از آن آبی صافی چکد نه دم یا جنبه انگور  
که بوسیله آن آب در خوشه دود .

صفحه ۲۹۰ سطر ۷ فتراك، سموت زین باشد، فردوسی گوید :  
فرستاده ای چون هزبر دژم گمندی بفتراك و برشت خم

\* در مصراع اول هزبر است و در مصراع دوم بفتراك بر، بدون واو .  
صفحه ۲۹۰ سطر ۱۳ كلك، احوال بود... ابوالعباس گوید :

از فروغش شب تاری شد نقش نكین زسر کنگره برخواند مرد کلكا  
\* مصراع اول ظاهراً چنین باید باشد :

از فروغش شب تاری شده مر نقش نكین  
صفحه ۲۹۱ سطر ۱۲ خرچنگ، سرطان است . ابوطاهر گوید :

يك رخ تو ماه و آن دگر رخ زهره  
زهره بمقرب نشسته ام ماه بخرچنگ



❖ کلمه نشسته در مصراع دوم نهفته است .  
صفحه ۲۹۴ سطر ۸ کلفهشنگ، آب فرسوده بود که از ناوان فرود آید . فرالای  
گوید : آب کلفهشنگ گشته از فرسردن ای شگفت .

همچنان چون شیشه سیمین نگون آمیخته .  
❖ کلمه شیشه در مصراع دوم شوشه است .

صفحه ۲۹۴ سطر ۹ بلك شرار آتش بود شهید گوید :  
چو زرسا وچکان بلك ازو چو بنشستی شدی پشیره سیمین عیبه جوشن  
❖ ... شدی پشیره سیمین و غیبه جوشن . و این شعر شهید رادر صفحه ۲۹۸ برای ایوک  
شاهد آورده است با تصرفاتی .

صفحه ۲۹۴ سطر ۱۲ جاخشوك: داس بود . دقیقی گوید :  
ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی ترا

برگیر جاخشوك و برو می درو حشیش  
❖ ای خواجه با بزرگی و اشغال چی ترا

برگیر جاخشوك و بر او می درو حشیش  
صفحه ۲۹۸ سطر ۲ ایوک شرار آتش بود، شهید گفت :

چو از ساوه چکان ایوک ازو لیکن چو بنشستی  
شدی زر ساوه چون سیمین پشیره غیبه و جوشن (کذا)

❖ چو زر ساو ایوک زو چکان لیکن چو بنشستی  
شدی همچون پشیره از ساوه غیبه جوشن

و این بیت شهید در صفحه ۲۹۴ برای بلك شاهد آمده است با تصرفاتی  
صفحه ۲۹۹ سطر ۱۲ زشنگ . یعنی فواق، شاکر بخاری گفت :

مرا رفیقی برسد کابین غریب ز چیست  
جواب دادم گر غرو نیست هست زغنگ

❖ کلمه غرو در مصراع دوم و کلمه غرم در صفحه ۴ حاشیه ظاهراً عزم است .  
صفحه ۳۰۰ سطر ۱۵ چالاک دیگر، پایه و قدر بود .

❖ شاید کلمه بلند در آغاز معنی این لغت ساقط شده و عبارت چنین باشد: بلند پایه  
و قدر بود .

صفحه ۳۰۱ سطر ۱۲ تاشك . نقایه ماست بود ، و تاشك دیگر، مرد چابك بود .  
منطقی گوید :

نزد او آن جوان چابك رفت از غم ره کران و گوش سبک

با دونان پر زماست ماست فروش      تاشکی برد پیش آن تاشک  
❖ قطعه شاهد برای هر دو معنی تاشک است لکن تاشک در اینجا بمعنی ظرف یا  
نوعی ظرف است و ماست مظروف آن . چه معنی شعر اینست : مرد ماست فروش  
تاشکی یعنی مثلا کاسه پر از ماست و دونان برای آن تاشک (که بقول اسدی  
بمعنی چابک است) برد

صفحه ۳۰۱ سطر ۱ حاشیه نمره هر دو حاشیه سطر اول باید «۱» باشد .  
صفحه ۳۰۱ سطر ۶ حاشیه . پرویز خاتون .  
❖ پروین خاتون .

صفحه ۳۰۲ سطر ۲ **کولک**: کدویی بود که زنان روستا پنبه در او نهند .  
لبیی گوید :

زن برون کرد کولک از انگشت      کرد بر دوک دوک ریسی پشت  
❖ کولک چگونه در انگشت میرفته است ؟ اسدی معنی شعر و کلمه را نمیدانسته است  
و نیز مصراع دوم چنین باید باشد :

کرد بر دوک و دوک ریسی پشت  
صفحه ۳۰۲ سطر ۵ **ماک**، داروست در هندوستان .  
❖ این دارو بگمانم بمعنی ارزن است .

صفحه ۳۰۲ سطر ۱۴ **کیماک**: شهریست در ترکستان، فرخی گوید :  
از حسن رای تست که گیتی سرای تست  
گیتی سرای تست ز کیماک تا خزر

❖ از حسن رای تست که گیتی سرای تست از کیماک تا خزر  
صفحه ۳۰۲ سطر ۱۷ **هولک**: نفت (کذا) بود و هلاک نیز بود .  
شاعر گوید :

چو هولک بر دوچشم دلبر افتاد      درون آمد زبا آن سرو آزاد  
❖ کلمه نفت نیست، نقطه است .

صفحه ۳۰۳ سطر ۴ **میروک**: مورچه بود . عنصری گوید :  
چو میروک را بال گردد هزار  
❖ کلمه بال در مصراع بی شبهه سال است و در آن صورت میروک مورچه نیست

حیوانی اساطیری است . مورچه برمی آورد اما نه هزار تا .  
صفحه ۳۰۳ سطر آخر ،  
❖ رجوع به صفحه ۱۸ سطر ۱۹ شود .